

متن استقامت

رفیق اکبر شاندرمنی

از عضویت هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

آبان ۱۳۶۵ - اکتبر ۱۳۶۵

چند نکته ضرور
درباره استعفانامه رفیق اکبر شاندرمنی

از جمله نقشه‌های مزورانه‌ای که گردانندگان کنونی حزب توده ایران برای موجه جلوه دادن "رهبری" و رنگ و روغن زدن به آن اندیشیده بودند، یکی هم گردآوردن برخی از اعضای سرشناس و پاکدامن کمیته مرکزی و حزب بود. شاه‌بیت این نقشه‌ها، "انتخاب" رفیق اکبر شاندرمنی به "هیات سیاسی" در کردهایی کذابی "کنفرانس ملی" بوده است؛ زیرا رفیق اکبر شاندرمنی از بازماندگان بسیار نادر گروه ۵۳ نفر، از پایه‌گذاران حزب توده ایران و تنها عضو بازمانده منتخب کنگره دوم است که بیش از نیم قرن از عمر خود را سادفانه و پیکیراند و عفا آرمان‌های طبقه کارگر نموده است و در میان کادرهای حزبی به پاکدامنی و پایبندی به اصول شهرت داشته است.

گردانندگان کنونی حزب توده ایران با این شگرد می‌خواستند به توده‌های حزبی چنین العاء کنند که لویا وضع عوفی شده و رهبری منتخب "کنفرانس ملی" از فماش دیگری است و این تد شخصیت‌های شریف و انقلابی به آن راه‌یافته‌اند که با یک خیزش دیگر همه کارها را به دست خواهند گرفت و در نتیجه حزب توده ایران احیا خواهد شد.

گردانندگان کنونی حزب توده ایران با این حیلله می‌خواستند زمینة اجرای نقشه وسیعتری را که هدف آن وحدت حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق (اکثریت) در به اصطلاح "حزب متحد طبقه کارگر ایران" است فراهم آورند تا در انظار اعضاء و هواداران سازمان فدائیان خلق (اکثریت) چنین وانمود کنند که سیمای حزب توده ایران زیبا شده و چهره‌های انقلابی و مردمی سگان رهبری حزب را به دست می‌گیرند.

عمل شجاعانه و انقلابی رفیق شاندرمنی همه این نقشه‌ها را بریاد می‌دهد. استعفانامه رفیق از نظر افشاکاری و برملاساختن کتامت کاری و لجن کاری‌های گردانندگان حزب توده ایران بی‌همتا است.

رفیق شاندرمنی در نامه خود از من خواسته‌اند که استعفانامه ایشان را به اطلاع آن عده از اعضاء کمیته مرکزی که صلاح می‌دانم برسانم و از رساندن آن به دست کسانی از کمیته مرکزی که ممکنست از این نامه سوء استفاده کنند خودداری کنم.

با عرض معذرت از ایشان، درینم آمد که توده‌های حزبی از این افشاکاری‌ها که در این نامه صورت گرفته بی‌خبر بمانند. لذا با مسئولیت خود نامه رفیق شاندرمنی را در اختیار رفقای توده‌ای می‌گذارم. "هیات سیاسی" با وجود درخواست رفیق شاندرمنی و گذشت بیش از سه ماه از استعفای ایشان، حتی استعفانامه وی را در اختیار اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی قرار نداده است تاچه رسد به توده‌های حزبی.

بابک امیر خسروی

آبان ماه ۱۳۶۵ اکتبر ۱۹۸۶

نوشته‌ای از بیان دلایل استعفایم،
در جلسه مورخ ۲۲ اوت ۱۹۸۶ هیئت سیاسی

رفقا، در تعقیب استعفایم از عضویت هیئت سیاسی - در تاریخ دهم خرداد ۱۳۶۵ - ۲۱ ماه مه ۱۹۸۶ - همانگونه که وعده کرده بودم، اینک باختصار بشرح برخی از علل آن می‌پردازم.
نمیدانم رفقا اطلاع دارند یا نه، که در آغاز کار پلنوم نوزدهم نیز استعفا کرده بودم، زیرا در همان اولین جلسه پلنوم مذکور آشکار شده، که در پی نشت سه سال پیش، یعنی نشت پلنوم هجدهم، طرح تازه دبلیو ریخته شده، که به هیچ وجه نباید تحمل کرد لذا بلافاصله شرح زیر را کتبا به پلنوم داد. جلسه راترک کردم:

"۱۴ ماه مه سال ۱۹۸۶ - به پلنوم نوزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران!
رفقا، هیئت سیاسی بجای تشکیل پلنوم وسیع - که پلنوم هجدهم تدارک آنرا بمهده‌هاش گذاشته بود - غافلگیرانه در اولین جلسه عادی، پیشنهاد تشکیل "کنفرانس" را مطرح ساخته در این پیشنهاد مخالف موازین و اساسنامه حزبی حق کنکره راهم برایش قائل است.
این عمل را جز یک اقدام ضد حزبی نمیتوان نامید، زیرا تأیید این پیشنهاد رای بانحلال کمیته مرکزی است - که متأسفانه اکثر شما آنرا می‌پذیرید - و در نتیجه، انتخاب کمیته مرکزی جدید به گروهی محول میشود که هیئت سیاسی خود آنها را تعیین و برگزیده و نه واحدهای حزبی و نه کمیته مرکزی. هرگونه استدلال اساسنامه‌ای و تقاضای رعایت موازین حزبی فایده نبخشید و هیئت سیاسی بخصوص در پافشاری و اصرار خود باقی مانده، از اینرو برای اینکه در یک عمل ضد حزبی شرکت نداشته باشم، با اجبار از سمت عضویت کمیته مرکزی استعفا میدهم.
اکبر شاندرمنی"

بنابراین، استعفای من از هیئت سیاسی ابتدا بساکن نبود، از همان آغاز آشکار شدن توطئه جدید ضد حزبی، مخالفت خویش را با "کنفرانس" اعلام داشتم، که در پرونده پلنوم نوزدهم ضبط است.

ممکنست این سوال پیش آید که چرا پس از استعفا در پلنوم نوزدهم، در "کنفرانس" حضور یافتم؟ پاسخ چنین است که اولاً پلنوم نوزدهم استعفایم را نپذیرفت و شرکت در جلسه دعوت کرد، علی‌البحال در بازگشت به جلسه، مجدداً رسماً اعلام داشتم، که فقط با احترام اعضاء پلنوم دوباره در جلسه شرکت میکنم، ولی این بدان معنا نیست که قانع گشته "کنفرانس" را برسمیت می‌شناسم، من تشکیل آنرا مخالف همه موازین حزبی و توطئه‌ای علیه حزب میدانم. ثانیاً مانند ما در "کنفرانس" نذر خویش را اعلام کنم و استعفایم را باطلاع "کنفرانس" برسانم و سپس آنرا ترک کنم. لیکن در اثر مراجعات بعضی از رفقای مورد احترام و علاقه‌ام مبنی بر خودداری موقت از آن کار، بخاطر اینکه ممکن است در "کنفرانس" تشنج ایجاد شود، پذیرفتم و بهمان مختصر صحبت در "کنفرانس" اکتفا کردم. ثالثاً من با اجبار می‌بایست تا خاتمه جلسات "کنفرانس" محل جلسه را ترک نکنم تا مبادا اعضاء محل تشکیل پلنوم و "کنفرانس" را - که یقین داشتم در کمتر مدتی فاش خواهد گشت - بمن نسبت ندهند.

باید ساخت. ریخ رفاها بیجا نیست. بوییم که پیش از از کد ان... نانا مسکونی، نه سوا محل
تشکیل "کنفرانس"، بلکه اساسی نزدیک به نود نفر از شرکت کنندگان در "کنفرانس"، در باکو
سرزبانها بود.

بنابراین حضور در جلسات "کنفرانس" را نباید دال بر برسمیت شناختن آن گرفت. این راهم
بگویم، که واقعا در چند روزی که "کنفرانس" ادامه داشت با خود در کشمکش بودم و کوشش
میکردم خویشی را فاتح سازم، بخاطر حزب از همه این تخلفها موقتا چشم بهوشم و باعث تشنج
جلسات نشوم و دوباره بکوشه‌ای از کار بهسم. تکرار همان کار غلبی که در پلنوم هجدهم از من
سرزد. لیکن تا لحظه آخر بخصوصی با مشاهده دعلی های دیگر، نتوانستم وجدانم را راضی سازم.
بهر حال، اینک فهرست وار می پردازم به دلیلی که مرا این نتیجه رساند، که نه تنها نمیتوان
هیچگونه صلاحیتی برای "کنفرانس" قائل بود، بلکه برعکس، آن "کنفرانس" اقدامی بود مخالف
همه اصول لنینی تشکیلات و ضد حزبی، اقدامی جدا ضد حزب توده ایران، زیرا:

۱- در اساسنامه حزب ما بهین کنفرانسی کوچکترین اشاره‌ای نشده و از کنفرانس ملی و غیر
ملی و کشوری و سراسری بحثی بمیان نیامده است، لذا تشکیل چنان جلسهای با آن اختیاراتی که
به آن داده شده بود، مخالف اساسنامه بود، بخودی خود باطل بود و رسمیتی نمیتوانست داشته
باشد!

۲- کمیته مرکزی تا آخرین لحظه از این امر بی اطلاع بوده، تنها در اولین جلسه پلنوم نوزدهم،
در گزارش سیاسی بطور گذرا بدان اشاره شده بود، که بعدا (طبق شیوه معمول چندین ساله)
دنبالشی را گرفتند و به آن چسبیدند، آنهم هنگامی در پلنوم مطرح کردند، که افرادی را برای
شرکت در "کنفرانس" از پیش انتصاب کرده وسایل و مدارک سفرشان را از کشورهای مختلف مهیا
ساخته راهستان کرده بودند، لذا باید گفت در واقع پلنوم نوزدهم پس از راهی شدن انتصاب
شدگان تشکیل گردید. پس، حتی پلنوم نوزدهم نیز نه تنها در رد یا قبول آنها دخالتی نداشت،
بلکه تا آخرین لحظه از این جریان بی اطلاع بود و شرکت کنندگان در "کنفرانس" هم هیچگاه
معرفی نشدند!

۳- پلنوم نوزدهم خود اکثریت نداشت، یعنی نزدیک به بیست نفر از اعضاء اصلی و مشاور
کمیته مرکزی مفیم در مهاجرت، در آن پلنوم، در آن لحظه، حضور نداشتند، که عبارتند از
رفعا:.....(۱)

۴- افراد شرکت کننده در "کنفرانس" را نه واحدهای حزبی، نه کمیته مرکزی، بلکه تنها هیئت
سیاسی پنجنفری در نهران از کمیته مرکزی، بدلخواه خود انتصاب کرده است و شاید هم همه
اعضاء پنج نفری هیئت سیاسی نیز از آنها اطلاع نداشته‌اند و فقط سه یا چهار نفر آنها را انتصاب
کرده باشند، ولی بهر صورت در ماهیت امر فرقی نمیکند.

۵- پیش از انتصاب افراد برای شرکت در "کنفرانس" همه کمیته های کشوری اروپا را زیرورو
کرده و دگرگون ساختند و اشخاص "موافق طبع" و نیات خویش را بکار گماشته و از بین اینان
کسانی را برگزیده راهی "کنفرانس" کردند.

۶- حتی اساسی و سمت ها و سوابق حزبی اکثر آنان را هیچکس جز همتن پنج نفر نمیداند و
نمی شناسدشان!

(۱) نام برخی کسان بدلیل امنیتی حذف شده است.

۷- باین هم اکتفا نشده در روند کار "کنفرانس" دست بادرسیبایی زده اند، که نه از کمونیست، بلکه از مردم عادی غیرحزبی، ولی باوجدان نیز بدور است. بدین ترتیب که در سپاهه تنظیمی کاندیداهای کمیته مرکزی برای پیشنهاد به "کنفرانس" اسامی بیش از هشتاد نفر مید شده بود، که عده کثیری از آنان را نه با نام و نشان و مشخصات و سوابق حزبی، بلکه فقط با اسم کوچک مستعار، مثلا حسن و حسین و تقی... آورده بودند.

در اینجامن از شما شن رفیق... (۱) میپرسم، چند نفر از آن عده را، در آن لحظه اخذ آراء- البته غیر از کسانی که از کمیته مرکزی پیش از "کنفرانس" - می شناختید و از نام نشان و سوابق مسئولیت‌های حزبی ایشان مطلع بودید.

با اینهمه، در چنان کلاف سردرگمی باز بادرستی آشکاری دیده میشود. باین ترتیب که در آن سپاهه اسم "کاظم" نامی نیز فید شده بود. من باصرار خواستم آن "کاظم" را معرفی کنند، که گفتند رفیق... هامونی است. کسانی که به آن "کاظم" در سپاهه آورده شده، رای داده بودند همان رفیق هامونی را در نظر داشتند، زیرا نام مستعار "کاظم" دیگری در میان نبود و باصطلاح صاحب چنان نام دیگری- غیر از هامونی- در "کنفرانس" حضور نداشت، اما هنگامی دیدند رفیق هامونی اکثریت آورده است، مدعی شدند که گویا "کاظم" فید شده در سپاهه کسی غیر از هامونی است! ولی بالاخره نگفتند آن "کاظم" دیگر چه کسی است. غالب اینجاست، که یکی از کسان رای مخالف دهنده بمن و هامونی، که از آن پشیمان شده بود، اعتراف کرد که به وی- لابد به کسانی دیگر هم- سپرده بودند به (توانش در منی) رای مخالف بدهم، که حاذ از کرده ام پشیمانم.

بنابراین "کنفرانس" باصطلاح "ملی" جز یک توطئه‌ی آشکار ضد حزب توده ایران نبوده است، که گروهی از همان فردای بورش وحشیانه آخوندها بر حزبمان، در صددش برآمدند و رفیق خاوری را همچون سهر با ماسکی به پیش انداختند و کام بگام پیش رفتند و هنوز هم در حال پیشروی هستند.

رفقا، توطئه ضد حزبی جز از طریق اقدامات غیرمجاز و لادکوب کردن اصول لنینی تشکیلات و زیرپا گذاشتن هر آنچه وجدان کمونیستی نام دارد، ممکن نیست.

تاریخ توطئه‌های درون حزبی بسیار طولانی است و رنکارنگ- که تاریخ توطئه‌های علیه جنبش کمونیستی و کارگری و جنبش‌های بخش ملی ایران هم است- لذا تاریخ این توطئه از دیروز و پار و پیرارسال دور و بسیار دورتر است. من در اینجا بر آن نیستم همه بازبهای پشت پرده و صحنه آرائبهایی که پس از هجوم ددمنشانه آخوندها شده، توضیح بدهم، که آن به جلسه دیگر وسیع‌تر و حوصله بیشتری احتیاج دارد.

باز من نمیخواهم بحث و مشاجره‌ایکه در روزهای آغاز ورودم به مهاجرت دوم، در محل سکونت موقت، که با رفیق خاوری در گرفت در اینجا شرح بدهم، لیکن فقط متذکر میشوم، که در همان برخورد اول، در یافتم که امر را سخت بر روی مشتبه ساخته بمیدانش انداخته‌اند. این مطلب را در همانجا بوی گوشزد کردم و بر شمردم که نقش‌های در کار است، ولی رفیق خاوری چنان از خود راضی و بخود مغرور و چنان فریفته عنوان "رهبری" گردیده، که جز پتک حوادث نمیتواند از خواب مستی‌اش بپوش آورد. این امر در همان زمان آشکار بود و آشکار است که دیگر نه چشمش می بیند و نه گوشش شنوا است!

حال ممکنست پرسیده شود، که چرا رفیق خاوری برای این کار برگزیده شده، نه دیگری. زیرا که:

۱- از رهبران بنام و شایسته مرعده، که در محافل حزبی ما و در مجامع انقلابی ایران قدر و اعتباری داشته باشد، کسی را باقی نگذاشته‌اند، بنابراین حساب می باید از درون حزب توده ایران کسی را به پیش اندازند تا بتوانند با نام و اعتبار و ابزار و وسایل حزب توده ایران و کادربهای وارد بکار، ولی بیخبر از توطئه استفاده کنند.

۲- رفیق خاوری تنها فردی در سراسر حزب ما در مهاجرت بود، که میتوانست نقشه‌هایشان را پیاده کند، زیرا که اولاً خام و بی تجربه در سیاست و در عین حال مقام دوست‌تر از وی کسی را در حزبمان سراغ نکردند. ثانیاً اعضاء و هواداران حزب ما رفیق خاوری را آنچنان در تصور داشتند، که حزب ما به نادرست و به غلط و واقعا بی حساب، بخاطر استفاده تشجیمی و تبلیغی، در ارتکابهای تبلیغاتی معرفی کرده به عرش اعلاش برده بود، اولی هنگامی متوجه خطای خویش گشت و دانست که درباره اش علو زبانباری شده است به چنین "چاره" اندیشیدند که به عنوان نماینده حزب در مجله "صلح و سوسیالیزم" سرگرمش سازند، جایی که متأسفانه برای دستگاه رهبری گذشته حزبمان محل استفاده چنین موارد نامشروعی بود. برای اینکه این گفته بی پایه تصور نشود، چند مثال می آورم:

۱- ابتدا محمد زمان پهلوان (مازیار) را، که در مسکو مزاحم برخی و مونس بعضی از افراد کمیته مرکزی بود، باین حساب که از طرفی رفع مزاحمت شود و از طرف دیگر به "آب و نانی برسد"، با پادرمیانی رفیق طبری به عنوان نماینده کمیته مرکزی به مجله "مسائل صلح و سوسیالیزم" فرستادنش. این شخص همانست که پس از مدتی ولگردی در آن سامان، "ساواک" توانست جلیش کند و به ایرانش بکشاند و علیه حزب توده ایران و اتحاد شوروی به مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی اش وادارد. در همین زمان و بهمین سبب رفیق طبری دچار سکتة قلبی شد، زیرا که باصرار رفیق طبری او را به آنجا معرفی کردند.

۲- برای اینکه رفیق ارجمندمان اردشیر آوانسیان را از دستگاه رهبری دور نگاهدارند، بانجا تسلیش داشتند!

۳- بخاطر اینکه از خودسریهای رفیق حمید صفری در رادیو "پیک ایران" رها شوند، که فرقه به رادیو تخمیش کرده بود، بچنین کمپرومیسی تن دردادند که مسئولیت رادیوی مذکور را برفیق دیگری بسپارند و رفیق صفری را به آن مجله بفرستند.

۴- آخرین کس هم رفیق خاوری بود که علت اعزام به آنجایش در بالا گفته شد. بنابراین، کسانی که رفیق خاوری را برای پیاده کردن نقشه‌اش انتخاب کرده‌اند، از نظر آنها حساب درستی است. آنها حتی توانستند پیش از پلنوم هیجدهم نیز او را بخلاف اصول‌هایی وادارند، که مواردی از آنها را متذکر میشوم:

الف- بی آنکه ارتکابی صلاحیتدار حزبی رسماً صلاحیت رفیق خاوری را مبنی بر باصطلاح سرپرستی سراسر حزب، تأیید یا تصویب کند، وادارش ساختند خود را "همه کاره و بیگانه تام الاختیار" حزب اعلام بدارد و دستور عدم تمرکز آنچنانی سازمانهای حزب در ایران و انحلال کمیته داخلی را بدهد و در نتیجه سازمانهای یک پارچه و منضبط حزبی درون کشور را که پس از برآیندگی در نتیجه یورشها، مجدداً بوجود آمده بود، متلاشی سازد، همان کاری که آخوندها، بخصوص خامنه‌ای رئیس جمهور و رفسنجانی رئیس مجلس گوشیدند بدست عموثی انجام دهند، ولی ناموفق ماندند، اینان بدست خاوری انجام دادند.

ب. به عمل خلاف حزبی دبیری که رفیق خاوری را واداشتند این بود که کمیسیون مخالف یکی از مصوبات پلنوم هفدهم براه اندازد، یعنی کمیسیون باصلاح رسیدگی به امر اخراج رفیق حمید صفری.

رفقا دقت کنید، پلنوم معتبری چون پلنوم هفدهم که در ایران با همه مشکلات و تعصبات پلیسی با شرکت گروه عظیمی از کادرها و مسئولین کشوری-کسانی که در انقلاب بهمن شرکت فعال داشتند و پیش از انقلاب نیز بکار مخفی سازمانی در ایران مشغول بودند تشکیل شده بود، پلنومی که واقعه مهمی در تاریخ حزب ما بشمار است، تصمیماتی اتخاذ کرده، که از جمله اخراج رفیق حمید صفری میباشد. رفیق خاوری بدون کوچکترین احساس مسئولیت وجدانی، طبق رهنمود آن گروه معین، علیه این تصمیم پلنوم هفدهم (که خود هم رای داده بود)، کمیسیون تشکیل میدهد تا مصوبه‌اش را باصلاح باطل کند. آیا این یک اقدام خلاف حزبی و توطئه علیه حزب نیست؟ آیا کاری جز کار فراقسیونی میباشد؟ اگر نه، پس چه نام دارد؟

ج. تشکیل پلنوم هجدهم نیز با هیچیک از موازین حزبی احزاب طبقه کارگر منطبق نمیشود. حتی با معنای لغوی این کلمه هم راست نمی‌آید، زیرا پلنوم معنی و شکل و محتوای معین در سراسر احزاب کارگری دارد. رجوع کنید به فرهنگ لغات و انسیکلوپدی‌ها، خواهید دید این کلمه لاتینی *Plenum* که در معنی لغوی "تمام و کمال" است چنین تعریف شده است: پلنوم بمعنی سیاسی‌اش "یعنی جلسهای با حضور ترکیب کامل همه اعضا منتخب ارگانهای رهبری سازمان یا تشکیلاتی".

یادآور میشوم که هیئت اجراییه منتخب پلنوم سوم (پس از کتیره دوم) طی سالهای دراز فقط با این علت نتوانست پلنوم چهارم را در ایران تشکیل دهد که عده‌ای از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بودند.

پلنوم چهارم هتکامی در مهاجرت تشکیل شد که اکثریت مریب باتفاق اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بودند.

اما گردهم‌آیی اواخر سال ۱۹۸۳ که خواست همه‌اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی در مهاجرت بود، پلنوم را در نظر نداشتند، بلکه جلسهای مشورتی و تبادل نظر برای چاره جویی وضع آنروز حزب را خواستار بودند، ولی رفیق خاوری بی اجازه و مشورت با آن عده از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی خارج شده از ایران، پشت تریبون قرار گرفت و خودسرانه به جلسه عنوان "پلنوم هجدهم" داد و به اعتراضات شدید نوآمدگان از ایران اعتنا نشد. با هو و جنجال پلنوم را "رسمیت" دادند.

باز، پیش از آنکه تکلیف رفیق حمید صفری روشن شود و باصلاح اعاده حیثیت بدست آورد، رفیق خاوری نه تنها با سلام و صلوات او را وارد جلسه کرد، بلکه اداره امور جلسه را عملاً بدست وی سپرد.

در آن "پلنوم" عادی‌ترین و ابتدایی‌ترین مراسم جلسات نظیر نیز رعایت نشد و بالاخره معلوم نشد که چرا و از جانب چه ارگانی، رفیق خاوری نوشته‌ای را که در دست داشت و آشکار بود که رفیق صفری آنرا سرهم‌بندی کرده است، بنام "گزارش" قرائت کرد. در این مورد هم بسوالات و اعتراضات، که از جانب کدام ارگان و به چه مناسبت "گزارش" میدهد، اعتنا نشد.

رفعا، با همه این احوال فقط و فقط بخاطر اینند در آن هنگام ندای حزب، بهر شکل و وسیله و حتی بهر میمتی بگوش مبارزانمان در ایران برسد، همه این خلاقاریها از طرف همه معترضین گذشت و نادیده گرفته شد. باری دیگرم در تجربه اثبات کردید، که عدم مفاومت در برابر اصول شکنی‌ها، اصول شکنان را جری‌تر و گستاخ‌تر می‌سازد که در نتیجه زیانهای جبران ناپذیری بد حزب و طبعه کارگر وارد می‌آورد.

رفعا، شما تصور میکنید که به همین اکتفا کردند؟ اهدا و اصلاح، تاحث و تاز بر حزب را ادامه دادند. در دو سال و نیم پس از پلنوم هجدهم به چه کارهایی دست نزدند:

- طی آن مدت عده‌ای از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی از جمله رفعا؛ اردشیر آوانسیان، رحیم نامور، اکبر شاندرمنی، بابک امیرخسروی، فریدون آذرنور، فرهاد فرجاده، سعید مهرافدم، محمد آزادگر، حسین انورحقیقی و دیگران را بکلی از کارها برکنار داشتند، که معروف شده بود "کنسروشان کرده‌اند"، نه تنها اطلاعی از کارشان نمیدادند و حتی مشورتی با آنان بعمل نمی‌آوردند، بلکه اغلب نشریات خود را نیز در اختیارشان نمیتداشتند.

- تا کنون معلوم نگردانند که آن عده از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی، که برخلاف تصمیم پلنوم شانزدهم به ایران باز نگشته‌اند و مهاجرت را بمبارزه در ایران ترجیح داده‌اند، آیا عذرشان موجه بود یا بدون عذر موجه و فقط بخاطر آسودگی زندگی از مهاجرت دل نکندند؟ و واقعا کدام‌یکشان عضو کمیته مرکزی باقی مانده و کدام یک از عضویت کمیته مرکزی برکنار بوده‌اند؟

- با احزاب و سازمانهای توانگون تماس گرفته فول و قرارهایی گذاشته اعلامیه بنام کمیته مرکزی اعضاء و منتشر کرده‌اند، در کنگره‌های احزاب برادر بنام نمایندگان کمیته مرکزی حزب ما سخنرانیهای دراز و کوتاه کرده‌اند و گفت و شنودها داشته‌اند، که روح ک.م. از آنها بی‌خبر مانده است.

- استراتژی حزب را عوض کردند، بی آنکه با کمیته مرکزی در میان بتدارند.

- بهترین فرزندان حزب را، که از دوزخ خمینی جان بدربرده پناهنده شده بودند، چنان رفتار خصمانه‌ای با آنان در پیش گرفتند، که عده کثیری از این ذخیره‌های حزبی مجبور شدند کشور شوراها را ترک گفته به غرب رهسپار گردند و این مهاجرت ثانوی همچنان ادامه ادرد.

- این گروه ضد حزب از همان آغاز ورود اولین دسته پناهندگان از ایران "تر" کهنه‌ای را از چپته درآورده بکار انداختند که "همه نوآمدگان از ایران مشکوکند الا عکسش ثابت شود". این باصطلاح "تر" - که حال دیگرم در حکم تئوری عمل میکند - همچنان حاکم است و بر کرده "ناپایان" داغ زده میباشد، اما پشت سر کسانی که این برچسب چسبندگی ندارد، شایعاتی راه میاندازند، همانطور که در غیاب من.

رفعا، مرا بدرستی درک کنید. هرگاه از من برای دعوت رفقایی که در "کنفرانس" حضور داشتند رای میخواستند، بی گفتگو به عده زباده از همانها رای میدادم و باز هم رای میدهم، ولی درد برسر اصول شکنیهای آشکار بمنظور از هم پاشیدن حزب است، که از طرف این عده در پیش گرفته شده و تحمل ناپذیر میباشد.

- اینان کسی از مسئولین امور حزبی ایران را برای شرکت در پلنوم وسیع دعوت کردند، لیکن پس از ورود وی به مهاجرت، متوجه شدند که "باب دوقشان" - در پلنوم نوزدهم (که اقلابیت نفر از اعضایش حضور نداشتند) شی نفر از اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی را در غیابشان "محکوم" و دستجمعی احراجشان کردند. در چنین فضا و با چنین شیوه رفتار آنها کسی میتواند احساس

میدانستی داشته باشد؟

- در فاصله بین دو پلنوم چندتن از رفقای ارزشمند را، که می‌توانستند همچون شیپور انقلاب ندای رسای حزب را در اکناف جهات با قلم و نغمه‌های آتشین خود مردم ایران و مبارزان در میدان نبرد را تشویق کنند و قوت قلب بخشند، به عنوان گوناگون در قفس کردند تا خاموش بمانند و آوایشان بلوغ مردم ایران و جهان نرسد.

رفقا، در اینجا همه شما شاهد بودید و بشرح و بسط آن احتیاج نمی‌بینم.

با همه آن احوال، همانطور که قبلاً اشاره شد، بنا برخواست و صلاحیت عده‌ای از رفقاء که برای محترم و عزیزند، بر خود فشار وارد آوردم تا موافق همه اینها را نادیده انگارم و در راه احیاء حزب کاسهایی بقدر توانم بردارم و بسهم خود به‌نحوی حزب پاری رانم، لذا در "کنفرانس" بلژی مناندم و آنرا ترک نکردم، لیکن هر بار باشیوه‌زنیهای تازه‌تری برخوردارم.

شما رفقای که در جلسه باصلاح ریش سفیدان حضور داشتید و فرار بود کاندیداهایی برای عضویت اصلی و مشاورت ک.م. تعیین گردد و به "کنفرانس" پیشنهاد بشود. آن منظره را بخاطر بیاورید، که دلالت بازارهای ایران را تداعی میکرد. آنها لیست اسامی افرادی را از سه-چهار ماه پیش با بیشتر آماده کرده بودند که تعدادشان از هشتاد نام تجاوز میکرد و اکثر آنها اسمیهای کوچک مانند حسن و حسین و تقی ... انهم مستعار بود، عرضه کردند، بی آنکه لافل سابق و مسئولیت و درجه‌های حزبیشان را برشانرند و فرار شده بود که افلا در "کنفرانس" بی نشان دادن محل مسئولیت، درجات حزبیشان را شرح دهند، که این کار را نکردند و آن لیست معروف را بر همه تحمیل کردند و بیش از ۶ نفر را باصلاح از رای گذراندند.

(در اینجا جمله‌ای به عنوان حاشیه بگویم تا شما تصورش را بکنید. این رفقا در فاصله دو پلنوم ۱۸ و ۱۹ با همان عده محدود اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی به بیانه عدم امکان و وسيله، تماس نیگرفتند، در حالیکه اکثر آنها در بد با دو کشور همجوار سوسیالیستی اقامت داشتند و تعدادشان بمراتب کمتر از این عده بود، حالا با این عده پراکنده در شرق و غرب چگونه تماس خواهند گرفت و باصلاح خودشان از این پس دموکراسی حزبی را "بکری" خواهند نشانند؟)

پاری، این رفقا توانستند با جارو و جنجال و قهر و آشتی و حتی عش و ضعف طبیعی و ساختگی و جنگ زرگریها اسامی افراد مورد نظرشان را در آن لیست بکنجانند، که در میان آنها کسی به عضویت ک.م. نیز انتخاب شد، که در ایران طبق خواست دادستانی آخوندها، به کادرها و افراد دستور داده بود خود را به سپاه پاسداران معرفی کنند و باز کسی دیگر را در آن لیست کنجانند که با آنکه مسئولیت سازمانهای ایالتی را بعهده داشت، در همان یورش اول به سراسر سازمانها اطلاع داد که حزب منحل شده و دیگر وجود ندارد و پراکنده شوند. اینها دوفری هستند که من میشناسم. چه بسا که از این قبیل بازم در آن میان باشند.

باز کسی مانند... را در "کنفرانس" شرکت داده‌اند و حتی وی را کاندیدای "عضو افتخاری" کمیته مرکزی کردند (چه خوب بحساب خون شهیدان حزب بدل و بخشش میکنند). این شخص تا سال ۱۳۳۴ عضو کمیته ایالتی تهران و مسئول بخش ۵ تهران (حومه) بود. در همان سال ۱۳۳۴ زندانی شد و همانند بسیاری دیگر ضعف نشان داد و بنا بگفته رفقای معتبر مانند جوانشیر و کی-منش و جعفر صدای وطن در ایران از همان زندان بدو شک کردند که با پلیس همکاری دارد و پس از آزاد شدن نیز این شک بر او ادامه داشت. بهمین جهت بعد از انقلاب بهمین، حزب تقاضای عضویت مجددش را نپذیرفت و به عقب انداخت و فقط در اواخر شعبه دهفانی برای پاره‌ای

اطلاعات در مسائل ارضی و دهفانی از وی استفاده میکرد. تا آخرین لحظه که در ایران بودم بمن سپرده شده بود از روبروشدن و ملاقات با وی به پرهیزم.

چنین است مختصری از علل مراوان، که مرا به دوری از این گروه وامی دارد. تجربه آینده بشما نشان خواهد داد که ایمن از توطئه‌های ضد حزب توده ایران دست بردار نیستند. اینها بکار صادفانه حزبی عادت ندارند و سالیان درازی است به آن خو گرفته‌اند تا جایی که دیگر قبح آنرا هم درک و احساس نمیکند. این شیوه عمل بمصادق گفته معروف: "باشیر اندرون شده با جان بدر شود". منی که با آنکه بیستی از چهل و شش سال با این شیوه کارشان آشنا بودم، پس از یورشهای دردناک خمینی بر حزبمان، تصور میکردم ممکنست وجدان حزبیشان بیدار گشته دست کم در چنین مرحله از زندگی حزبمان بخود مایبند و صراط مستقیم را در پیش میگیرند و همراه همه مبارزان حزبمان در راه نجات حزب همقدم میشوند. بهمین جهت آن همه نقض موازین حزبی را نادیده گرفتم و کوشش کردم در چنین شرایطی بحث و جدلیهای سنتی در حزبمان مجددا درگیر نشود. از این نظر، با آنکه هس. سابق دیگر برایم رسمیتی را از دست داده بود، حاضر شدم در افغانستان در گوشه‌ای بکار حزبی مشغول گردم تا شاید مفید واقع شود، ولی در اینجا با منظره اسف انگیز دیگری روبرو شدم. با اینهمه باز سکوت را ترجیح دادم، ولی این رفقا چنان جری شده‌اند، که بخود اجازه میدهند یک عضو مشاور کمیته مرکزی را، بی اطلاع و پنهان از کمیته مرکزی، اخراج کنند و نه تنها به ک.م. گزارش ندهند بلکه در برابر این پرسش مکرر در پلنوم ۱۹ و حتی در هیئت سیاسی، که چرا غفار کندلی در پلنوم ها شرکت ندارد و در "کنفرانس" هم حاضر نشده، بدروع متوسل شوند و بگویند که بعلت بیماری نتوانسته‌است شرکت کند؟! وقتی حتی در جلسه ۲۳ اوت ۱۹۸۶ هیئت سیاسی مطرح کردم ناشنیده گرفته جواب ندادند.

رفقا، من در اینجا در پیشگاه حزبم، در برابر مبارزان ازجان گذشته حزبم، در پیشگاه شهدای حزبم، در برابر شکنجه‌شوندگان حزبم در سیاهچالهای خمینی، در برابر همه رزمندگان راستین جنبش کمونیستی ایران، در هر سازمان و به هرنامی می‌رزمند و یقین دارم که این نیروهای جوان جدا جدای امروزی در فردای نه چندان دور دوش بدوش هم قرار گرفته‌در صف یک پارچه همچون کوهی آتشفشان هستی جور و ستم هزاران ساله را، همراه همه ناپاکان درهم پیچیده به خاکستر سیاه مبدل خواهند ساخت و کشتی انقلاب ایران را باتفاق هدایت خواهند کرد، به گناه خود کردن می‌نهم، که بر اساس یک تصور غلط، تصور اینکه وجدان انقلابی این گروه بیدار خواهد شد و از این پس نیروی خویش را در راه احیاء حزب بکار خواهند بست، در گردهم‌آبی معروف به "پلنوم هجدهم" سکوت اختیار کردم و پس از آن صادق‌دانه بمدت دو سال و نیم در انتظار نشستم، در "پلنوم نوزدهم" با آنکه بعنوان اعتراض به تشکیل "کنفرانس ملی" از عضویت ک.م. استعفا کردم ولی در جلسات "کنفرانس" آنچنانکه باید و وظیفه یک عضو پرسابقه بمانند من بوده، فاطمیت بخرج ندادم و افشاکاری را، بمناسبت همان تصور غلط، تا به آخر نرساندم، خود را در برابر حزبم گناهکار میدانم.

رفقا، کسانی که با معتقدات و مقدسات حزبی، با هم مسلکان و هم سنگران چنین رفتار دارند، در فردای انقلاب با خلق‌های ستم‌دیده و وطنان چه‌ها خواهند کرد؟ بهمین جهت است که ایمن قابل اعتماد و باور نیستند و نمیتوان با آنان در یک ستار جنکید، البته این به آن معنا نیست که من سنگرم را ترک میکنم، نه، هرگز! این سنگریست که سراسر عمر و زندگی‌ام، بمانند هزاران نفر دیگر در آن نهفته و مهرش با خونم عجین شده است، به عکس کوشش من در آنجهت خواهد بود که سنگرم از وجود این نادرستیها پاک گردد.

در این کوشش هیچ بعید نیست باز با یک دست بالا و پایین بردن مراسم بااستطلاح "معلق" سازنده، ولی راه‌مران‌خواهند توانست سد کرد. راهی که متعلق به آینده است، نه به صاحبان مغزهای منجمدی که دیگر امید به بهبودشان نیست.

۳۱ مردادماه سال ۱۳۶۵ - ۲۳ اوت سال ۱۹۸۶

اکبر شاندرمنی

به هیئت سیاسی،

رفقا، نوشته‌ای از بیان دلایل استعفایم از هیئت سیاسی، که در جلسه ۳۱ مرداد ۱۳۶۵ - ۲۳ اوت ۱۹۸۶ ایراد شده، در ۱۰ صفحه برای ضبط در اسناد جلسه مذکور به پیوست است. لطفاً این متن را برای اطلاع در اختیار اعضاء اصلی و مشاور کمیته مرکزی بگذارند. این خواستی است براساس حق حزبی من و وتلیفه شما. اکبر شاندرمنی

* عبارت زیر از سطر ۴ از آخر، صفحه ۸ از قلم تقارن است:
« نیست، به عناوین آن رفیق را از شرکت در کنفرانس مردم‌گروند»

